

ملت، پیدایی و تحول آن

ملت معمولاً به جامعه انسانی که در قلمرو معینی با حاکمیت سیاسی می‌زید، گفته می‌شود. افراد این جامعه بد وسیله همبستگی‌های مادی و معنوی به هم مربوطند و به علت همین پیوندها خود را از دیگر جوامع انسانی متمایز می‌دانند. در طول تاریخ انگیزه‌های بسیاری در پیدایی واقعیتهای که امروز به نام ملت می‌شناسیم، دست اندرکار بوده‌اند. انگیزه‌هایی که گاهی روشن و دقیقند و گاهی با سایه‌های ابهام آمیخته‌اند^۱.

اغلب در گفتگوهای عادی، بین مردم و ملت جدایی نمی‌گذارند و این دو مفهوم را به جای هم بکار می‌برند. اگر این دو مفهوم را باهم نزدیکی بسیار است، یکی نیستند. اشتباه از اینجا ناشی می‌شود که مبنای مشترک هر دو افراد انسانی است. بدون افراد انسانی نه مردم وجود دارد و نه ملت. اگر همیشه افراد انسانی را می‌توان

۱- دیدهای گوناگون از انگیزه‌های تشکیل دهنده ملت می‌شناسیم. آنهایی را که اندیشمندان فرانسوی و آلمانی عرضه داشته‌اند، بر آوازه‌ترند. نظریه آلمانی ملت بیشتر بر پایه عوامل قومی و نژادی استوار است. بدون اینکه عامل زبان و مذهب را ناچیز پندارند. متفکران فرانسوی عوامل تشکیل دهنده ملت را پیچیده‌تر دانسته، تاریخ، اشتراك منافع و همبستگی‌های معنوی را نیز در آن دخالت می‌دهند. نگاه کنید به: موریس دورژ: اصول علم سیاست - ترجمه ابوالفضل قاضی، انتشارات فرانکلین ۱۳۴۹، ص ۲۴ - ۳۴.

* از دوست و همکار عزیزم سالار نصری که این مقاله را با علاقه و دقت خواند و نکات مفیدی را به من گوشزد کرد تشکر می‌کنم.

مردم نامید ، هر گروه مردم ، ملت نیست . مفهوم ملت گاهی از مفهوم مردم وسیع تر و زمانی از آن محدود تر است^۲ . وقتی می گوئیم مردم فارس ، به يك گروه انسانی نظر داریم که در یکی از استانهای ایران زندگی می کنند و جزئی از ملت ایرانند . وقتی از مردم آسیانام می بریم به واقعیت دیگری توجه داریم که متشکل از چندین ملتند . اینجا مفهوم مردم وسیع تر از مفهوم ملت است . زمانی هم این دو مفهوم باهم یگانه اند : مردم انگلیس ، ملت انگلیس .

مردم ، اسم عام برای هر اجتماع انسانی و يك پدیده طبیعی - تاریخی است . انسان محصول طبیعت در تاریخی بعد از سایر موجودات پیدا می شود . در جریان قرنهای متمادی انسان توانست سلطه خود را بر محیط برقرار سازد و مجهز به تشکیلات و سازمانهای اجتماعی ، اداری و سیاسی گردد . ملت تازه ترین قالب زندگی جمعی است که جایگزین سایر قالبهای زندگی جمعی که تا قبل از آن وجود داشته است ، می شود . اگر مردم يك واقعیت کهن به قدمت انسان است ، ملت با مقایسه با آن نوزادی بیش نیست .

ملت پدیده ای تاریخی - سیاسی است . یعنی در مرحله ای از تاریخ پیدایی انسان و بر اثر عواملی که بیشتر سیاسی بوده اند ، به وجود آمده است . ملت به مفهومی که امروز با آن آشنا مییم ، یعنی ملت - کشور ، واقعیت تازه ای است که همزمان با رشد بورژوازی بازرگان - صنعتی اروپایی جان می گیرد . پیش از این تاریخ یعنی آغاز قرن هفدهم و پیدایی بورژوازی کره زمین به واحدهای بسیار بزرگی تقسیم می شده و پایه این تقسیمات دین بوده است . ادیان بزرگ رابط معنوی و وسیله همبستگی گروههای انسانی بود . ولی اگر جهان از نظر دین و ایمان به واحدهای بزرگ تقسیم شده بود ، از جهت سیاسی و اقتصادی قالبهای زندگی اجتماعی بسیار کوچک تر از کشور بود و به شکل قبیله ای و فئودالیه اداره می شد . نطفه کشور - ملت در این

چهارچوبهای اقتصادی و فرهنگی بسته می شود^۱

پیدایی ملت‌ها در تاریخ عرصه سیاست اتفاق آنی نبوده است. این واقعیت در طول قرن‌ها با اجتماع عوامل بی‌شمار شکل گرفته است. ملیت‌ها با مفهومی که امروز با آن آشنا می‌شویم در

۱- اگر در قرون وسطی و تا قبل از عصر جدید پایه اصلی جدایی مردم دین بود و چندین قوم یا یک دین متحد شده بودند، در داخل این تقسیمات اتحاد و یکپارچگی وجود نداشت. اقوام گوناگونی که به یک دین ایمان می‌آوردند خصیصه‌های قومی خود را حفظ می‌کردند. تضادها و دشمنی‌های قومی همیشه به اشکالی در قبال دین واحد بروز می‌کرد. جنگ‌ها و ستیزهای پیروان یک دین با هم برای حفظ منافع خاص گروهی کم نبود. در این درگیری‌ها، گروه‌های متخاصم برای توجیه حقانیت اقدامات خود به اصول دینی توسل می‌جستند و متقابلاً یکدیگر را متهم به عدم رعایت آن می‌کردند. اقوام متحد به وسیله دین همیشه آماده جدا شدن و کسب استقلال بودند. چنانکه همیشه در داخل امپراطوری اسلامی و مسیحیت جنگ‌ها و نزاع‌ها شدید بوده است. جنگ‌های صلیبی برای مدت نسبتاً طولانی (قرن ۱۱ تا ۱۳ میلادی) در دنیای اسلام از یک سو و در دنیای مسیحیت از سوی دیگر وحدت برقرار می‌کند. وحدتی که برای رهبری جنگ لازم بوده است. بعداً تصرف بیت المقدس ترکان توانستند که قدرت خود را در دنیای اسلام گسترش دهند و به نام امپراطوری عثمانی مدت پنج قرن به منطقه بزرگی که از جزیره العرب شروع و به دروازه‌های وین ختم می‌شد، فرمان رانند. سلاطین عثمانی که خود را خلیفه مسلمانان می‌خواندند، به شیوه خلفای عباسی می‌خواستند که تمام کشورهای اسلامی را زیر فرمان گیرند. ولی ایران تقریباً همیشه یک قدرت گریز از مرکز دنیای اسلام بود. صفویه هم اساس دولت خود را بر دین پایه‌گذاری کرده بودند. اتکاء به دین برای سلسله صفویه وسیله مطمئنی بود که استقلال کشور را حفظ کنند. نصراله قاسمی می‌نویسد: «... در اثر نفوذ قوانین و معتقدات اسلامی و حکومت سلسله‌های بیگانه در ایران، دین بر ملیت غلبه داشت، صفویه نیز برای انجام دادن منظور خویش، دست بدامان دین زدند، و با ترویج مذهب شیعه میان ایرانیان و ترکان عثمانی اختلاف شدید ایجاد کردند، و بدین وسیله بنیان استقلال ایران را استوار ساختند». (نقل از صفحه ۸ «سیاست خارجی ایران در دوره صفویه» تهران سازمان کتابهای جیبی ۱۳۴۲)

در زمان حاضر هم چنین است. تمام کشورهای عربی که مسلمانند، ملت واحدی را تشکیل نمی‌دهند یعنی دین نتوانسته است آنها را متحد کند، بدون انکار کردن این واقعیت که از تاریخ تشکیل دولت اسرائیل که بنیاد آن دین و قومیت یهود است و درگیری‌ها و جنگ‌های این دولت با دولت‌های عرب، احساسات دینی بیش از گذشته در کشورهای عربی نیرو گرفته است. عده زیادی از روشنفکران عرب به سوی دین روی آورده‌اند و می‌کوشند که دین را با تحولات اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فنی زمان انطباق دهند و از آن علیه دولت اسرائیل ابزار پیکار سازند. (نگاه کنید به مقاله دکتر حمید عنایت: تجدید فکر دینی نزد اهل سنت - نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی شماره ششم ۱۳۵۰، ص ۲۵ - ۷۴)

عصر جدید^۱ قوام می‌گیرد؛ عصر جدید از نظر دیگر گونئی‌ها و انقلابات فکری، اخلاقی و هنری عصر درخشانی در تاریخ اروپا و تاریخ بشریت است. ابتدای این دوره را، دوره تجدید حیات^۲ و اصلاحات می‌نامند^۳ چون بازگشتی به اصول سالهای آغازین مسیحیت است. رهایی فرد از قيود دست و پاگیر و خفقان آور اجتماع قرون وسطایی و تضعیف سلطه جامعه بر فرد از مظاهر این دوره است. در يك کلام عصر جدید، عصر فردگرایی و طغیان شعور و آگاهی فردی علیه فشارهای جمعی است. عصر جدید عصر انقلاب فرهنگی است که به تقریب بین سالهای ۱۴۵۰ تا ۱۵۲۰ میلادی به وقوع پیوسته است. ایمان انسان عصر جدید نسبت به پادشاهای اخروی که کلیسا وعده آنرا می‌داد سنت شده است. هدف اصلی این انقلاب سازگار کردن انسان با دیگر گونئیهای محیط است تا بتواند از لذتهای دنیوی بهره‌گیرد.

در عمل همگانی شدن آموزشهای چنین فرهنگی مقدور نیست. فقط عده معدودی، یعنی ثروتمندان از لذایذ دنیوی بهره می‌گیرند. دیگر گونئی‌های اقتصادی،

۱ - مورخان زندگی شناخته شده بشری را از نظر علم تاریخ به چهار دوره مهم تقسیم کرده‌اند: ۱- عهدعتیق (از ۲۰ قرن قبل از میلاد تا ۳۵۹ بعد از میلاد، سال ۳۵۹ سال مرگ ثئودوز امپراطور شرق و تقسیم امپراطوری روم به امپراطوری غرب و شرق است) ۲- قرون وسطی (۳۵۹ تا ۱۴۹۲ میلاد که تاریخ کشف آمریکا به وسیله کریستف کلمب است). ۳ - عصر جدید (۱۴۹۲ تا ۱۷۸۹ که سال انقلاب کبیر فرانسه است) ۴ - زمان معاصر که از سال ۱۷۸۹ شروع شده و هنوز ادامه دارد. پایه این تقسیم بندی وقایع مهم تاریخ اروپایی است مجموع وقایع و حوادث مهم تاریخی همگون در يك دوره جمع شده است. این دوره - های تاریخی برای تمام اقوام یکسان نداشته و ندارد و بیشتر يك مفهوم اروپایی است. مثلا در قرن هفده در ایتالیا، در فرانسه، در انگلیس، در ژاپون، در چین، در ایران تمدنهای مشابهی وجود نداشته است. اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این مناطق اختلاف بسیار باهم داشتند. به بیان دیگر باوجود همزمان بودن این تمدنها، از نظر چگونگی تحولات هم زمان نبوده اند برای اطلاع بیشتر از دوره‌های تاریخی و وقایع مهم آن نگاه کنید به:

Delorme, Jean: les grandes dates... Collection que sais-je? paris
P.U.F. Nos 1013, 1088, 1147, 1192.

2- La Renaissance.

3 - La Reforme.

گسترش بازرگانی، سرنگونی فتودالیسیم و تولد سرمایه داری جدید نیز از ره آوردهای عصر جدید است .

در زمینه سیاسی دگرگونی هایی نیز با سایر تحولات همگام بود : امپراطوری مسیحی منحل و پاشیده می شود . امپراطوری مسیحی منطقه وسیعی را از سیسیل تا نروژ و ازیسبون تا کراکوی در بر می گرفت . مسیحیت عاملی بود که اغلب سران کشورهای این منطقه و فتودالها را با مقام رهبری دنیا مسیحیت : پاپ در رم پیوند می داد . با اینکه حضرت مسیح جدایی بین سیاست و دین را به عنوان يك اصل اعلام کرده بود ، در قرون وسطا عملاً مرزی بین سیاست و دین وجود نداشت^۱ . ریاست عالی دینی و دنیوی در شخص پاپ جمع شده بود . یکی از مفسران «شهریار» ، اثر ماکیاول می نویسد : «کلیساکه به فاسد ترین مرحله تاریخ خود رسیده بود از زیر و مند شدن رقیبانی که قدرت دنیوی او را تهدید می کردند وحشت داشت»^۲ . ماکیاول اثر نامدار خود «شهریار»^۳ را در ۱۵۱۳ می نویسد . ماکیاول برای نخستین بار سیاست را از دین و اخلاق جدا می کند و اثر او شهریار فریاد اعتراضی است علیه سلطه بدون مرز کلیسا . ماکیاول میهن پرست است و ایتالیا را دوست دارد و از امپراطوری مسیحیت و ضعف مستبدانه آمیختد با خشونت که ایتالیا را به دامن اشغالگران خارجی افکنده متنفر است . ماکیاول اتحاد و تشکیل دولت ملی را تنها راهی می داند که می تواند ایتالیا را از ضعف و هرج و مرج نجات دهد . در رأس چنین کشوری ، رهبر زورمندی شهریار- باید حکومت کند و همه شهر و ندان را مطیع سازد . برای پاسداری مرزهای

۱- مستند جدایی دین و سیاست يك جمله حضرت عیسی مسیح است . در انجیل آمده است که فریسیان از مسیح می پرسند آیا باید به قیصر جزیه داد ؟ مسیح پاسخ می دهد : «سکه جزیه را بمن بنماید ایشان دیناری نزدی آوردند . بدیشان گفت این صورت و رقم از آن کیست . بدو گفتند از آن قیصر . بدیشان گفت مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» . نقل از کتاب مقدس ، کتاب عهد جدید ، انجیل مقدس ، انجیل متی . باب بیست و دوم شماره های ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ و ۲۲ .

۲- رابرت بی ، داوونر : کتابهایی که دنیا را تغییر دادند- ترجمه سیروس پرهام و ...

تهران شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۴۸ ، ص ۱۲ .

۳- ماکیاولی : شهریار- ترجمه محمود محمود ، تهران [بی ن] ۱۳۲۴ -

کشور و وحدت ملی ، ایجاد آرتش ملی را لازم می داند . آرتشی که مرکب از شهروندان است نه از مزدوران خارجی .

بدینسان با اجتماع شرایط سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی مساعد ، امپراطوری مسیحی از داخل پاشیده می شود . بدون اینکه از یاد ببریم که هیچ وقت یگانگی کامل در قلمرو این امپراطوری وجود نداشته است . این تحول در انگلستان به علت موقعیت جغرافیایی اش زودتر از سایر سرزمین های اروپایی به وقوع پیوست . فکر تشکیل ملت در انگلستان قرن چهارده نیرومند است ^۱ و پارلمان انگلیس که در قرن ۱۲ بنیان گرفته است و در قرن ۱۴ مبدل به یک نهاد سیاسی ریشه دار شده است ، به تحقق این فکر کمک می کند ^۲ .

در سایر نقاط اروپا همین تحول دیده می شود . کشورهای با ویژگیهای ملی در قلمرو حاکمیت کلیسا و فئودالها بنیان می گیرند . اعلام این حاکمیت تنها در برابر کلیسا و علیه فئودالیسم نیست ، بلکه هر یک از این کشور - ملت های نوساخته در برابر کشور - ملت های دیگر قد افراشته است و سرسختانه از منافع ملی خاص خود پاسداری می کند . همان گونه که عصر جدید عصر رهایی فردا زقیود و فشارهای جمعی است ، به همان گونه عصر آگاهی به شخصیت گروهی و ملی است . این دو جریان ، یعنی بازگشت به اصالت فردی و شکل گرفتن کشورها ، یعنی تثبیت زندگی گروهی متضاد نیستند . پیوند به کشور - ملت فرد را از انواع قیود و بندهای کوچک دیگر از قبیل قیود خانوادگی (به مفهوم کهن این کلمه یعنی خانواده بزرگ) ، قبیله ای و محلی رهایی می بخشد و فرد را آزادتر می سازد . این کشورها که خود را از سلطه کلیسا خارج ساخته اند و غیر دینی اند پشتیبان شکوفایی استعداد های فردی در داخل مرزهای

1 - Histoire Universelle - Encyclopédie de la Pléiade . Paris galli - mard 1957 , T 2 , P. 1230

۲ - حکیم الهی : انگلستان مادر پارلمانهای جهان - دنیا سال ۱۳۴۰ ص ۲۱۰ - ۲۱۶ و همچنین نگاه کنید به مشروطه در انگلستان - روزگار نو - شماره های تابستان ، پاییز و زمستان ۱۹۴۱ صفحات ۴۴ ، ۵۰ ، ۵۶ و ۶۶ .

خویشند. چهارچوب ملی و کشور از فرد در برابر سایر قدرتهای دیگر حمایت می‌کند. برای کشور - ملت‌هایی که در عصر جدید شکل می‌گیرند، مشخصاتی یاد کرده اند:

۱- کشور - ملت جانشین سازمانهای اداری، اجتماعی و سیاسی فئودال می‌شود. قلمرو کشور بسیار وسیع تر از قلمرو کم و بیش محدود جامعه فئودال است.

۲- جنگهای شدید در قلمرو منطقه‌ای که دامیه کشور شدن دارد بین شاه و فئودالها درمی‌گیرد. شاه به عنوان نماینده و حافظ منافع ملی حاکمیت خود را علیه فئودالها که معرف و نماینده حاکمیت منطقه‌ای و گروهی اند مستقر می‌سازد.

۳- بورژوازی بازرگان برای در هم شکستن حاکمیت فئودال یار روپشتیبان شاهانند. بورژوازی بازرگان برای ثروتمند شدن و اندوختن مال بیشتر به صلح و آرامش و مقررات حقوقی نیازمند است. آرتش ملی برای سرکوبی فئودالها و گردنکشان داخلی و راندن تجاوزات خارجی تشکیل می‌شود. قوانین و مقررات بورژوازی بازرگان جانشین عرف و عادت فئودالیسم می‌گردد و از نظر اهمیت در بالای آنها قرار دارد.

۴- آنچه که به عنوان مرزهای طبیعی کشور اعلام می‌شود، نتیجه انضمام سرزمین‌های فئودالهای داخلی و یا فئودالهای سرزمین‌های همسایه است. کشور - ملت مرزهای جغرافیایی فئودال را ویران و مرزهای خود را در اقله‌های دورتری ریزی می‌کند. حد طبیعی مرزهای یک کشور رابطه مستقیم با قدرت نظامی کشور مجاور دارد که گسترش آن را بازمی‌دارد و همسایگان به نوبه خود مرزهای طبیعی خویش را ترسیم می‌کنند. مرزهای جغرافیایی مشخص و تابعیت واحد برای تمام افرادی که در داخل این مرزها زندگی می‌کنند از پایه‌های اصلی کشور - ملت است، تابعیت و مرزهای دقیق در زمان فئودالیسم وجود نداشت.

۵- با درهم‌شکستن قدرت اقتصادی جامعه فئودال و چگونگی روابط تولیدی اش کشور تبدیل به واحد اقتصادی همگون می‌شود که پول واحد در داخل مرزهای کشور از مظاهر مسلم آن است. اگر قدرت متمرکز نخواستند، مرزهای اقتصادی فئودال و

امتیازاتش را در هم می‌شکنند و آنرا به سوی کلاهای بورژوازی تاجر پیشه باز می‌کند، درهای کشورش را به روی کلاهای کشورهای دیگر می‌بندد. به زبان ساده‌تر مرزهای گمرکی بارشد بورژوازی پیدا می‌شود و ویژه کشور به ملت است.

۶- نتیجه منطقی در هم شکستن قدرتهای فئودال، استقرار تمرکز شدید سیاسی و اداری است.^۱

در پایان قرن پانزده و در ابتدای قرن شانزده کشور- ملت هایی با رژیم سلطنتی: فلاماند، بورگونی، اطریش و امپراطوری مقدس (مرکز آن کشورهایی بوهیم، لوگزامبورگ، آلمان و مجارستان) فرانسه، انگلستان، اسکاتلند، اسپانیا، پرتغال، اسکانديناوی، لهستان، لیتوانی، ایتالیا و سوئیس به وجود می‌آیند. کشور- ملت هایی که نطفه آن در نخستین سالهای عصر جدید بسته می‌شود، در آینده به همان صورت نمی‌مانند و در وضع سیاسی و جغرافیایی آنها تغییرات زیادی پیدا می‌شود. فلاماند با قسمتی از بورگونی کشور بلژیک را به وجود می‌آورد و قسمت دیگر آن به فرانسه منضم می‌شود. اطریش و امپراطوری مقدس تجزیه می‌شود و کشورهای مستقلی از آن ساخته می‌شود. فرانسه و انگلستان بزرگتر می‌شوند. اسکانديناوی تجزیه می‌شود. به همین ترتیب در وضع سایر کشورها و در نقشه اروپا تغییراتی به وجود می‌آید.^۲

۱- در باره اضمحلال فئودالیسم و پیدایی کشور- ملت از دو منبع ذیل استفاده شده

است:

a - Bloch, Marc : La société Féodale - Paris Albin Michel, 1968
PP.581 - 603

b- Hausser Henri et Augustin Renaudet : Les debuts de l'âge moderne
Collection peuples et civilisations, T.8. 4ème édition Paris
P.U.F. 1956. PP1 - 73

۱- تصویر اجمالی که از تحول فئودالیسم و تشکیل کشور- ملت ترسیم کرده‌ایم در همه جا صادق نمی‌کند و مشکل است که از این مثال انکاره کلی بسازیم. Marc- Bloch که از بزرگترین متخصصان فرانسوی دوره فئودال است در صفحه ۶۱۰ اثر معروفش «La société Féodale» - مشخصات این کتاب را قبلاً داده‌ایم، می‌نویسد - انکاره‌اش که در نتیجه پاورقی در صفحه بعد

اگر با پیدایی کشور - ملت قدرت سیاسی فتودالها درهم شکسته می شود. این قدرت فوراً به ملت انتقال نمی یابد. شرکت در حاکمیت سیاسی و تحقق آن تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه ممکن نیست.

با انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، زمان معاصر شروع می شود.^۱ با این انقلاب

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مورد جامه فتودال اروپایی است کم و بیش در مورد تمام جهان صادق است و برای اثبات نظرش، فتودالیسم ژاپون را مثال می آورد.

برای اطلاع بیشتر از فتودالیسم نگاه کنید به :

الف - اشرف، احمد : نظام فتودالی یا نظام آسیایی . نقد و نظری درویزگیها تاریخ

ایران - جهان تو ، ۱۳۴۶ ش ۷۶۶ و ۵ س ۱۳ - ۲۳ و ۹ و ۸ س ۱۰ و ۲۷ - ۳۷

۱۱ و ۱۲ س ۱۵ - ۲۴ .

ب - خنجی ، محمدعلی : تاریخ ماد و منشاء نظریه دیاکنف - راهنمای کتاب شهر یور

۱۳۴۶ س ۱ - ۳۶ .

ج - لمبتون ، آن .ك .س . تکامل نظام اقطاع در ایران قرون وسطی - نگین اسفند

۱۳۴۶ س ۶۰ - ۶۵ .

۱ - انقلاب کبیر فرانسه و آثار آن در چهارچوب مرزهای فرانسه باقی نمی ماند. انقلاب

که برای تأمین آزادی و دموکراسی و از بین بردن امتیازات طبقاتی اشراف و کلیسا در داخل

فرانسه به وجود آمده بود و شعار اصلی آن برابری و برادری تمام افراد ملتها است به زودی

تبدیل به يك قدرت اروپایی متجاوز می گردد و جهاننگشایی دست می یازد . پاسداران انقلاب

این تجاوزات را وجود ضدانقلاب داخلی و خارجی و حملات آنها می دانند و با این استدلال

تجاوزات خود را برحق جلوه می دهند . ولی این استدلال پایه ای از حقیقت رادر بردارد نه

تمام آنرا . چون سپاه ناپلئون تنها برای پاسخ به متجاوز نیست که از اسپانیا تا دره نیل را

زیر پا می گذارد بلکه خود عامل تجاوزات تازه ای است . امروز مورخان این تجاوزات را

بیشتر معلول توسعه طلبی و بازارجویی آزمندانه بورژوازی بازرگان و نیمه صنعتی از طرفی و

افزایش سریع جمعیت فرانسه در آن زمان از طرف دیگر می دانند . (نگاه کنید به : بوتول .

گاستون : ناپلئون . « خداوند جنگ » ترجمه عبدالحسین نیک گره - نامه علوم اجتماعی .

دوره ۱ ش ۳ بهمین ۱۳۴۸ .)

امپراطوری بزرگی که آرتش انقلاب به رهبری ناپلئون بنا کرده بود درواترولوفرومی

ریزد و درکنگره وین (۱۸۱۵) فاتحان درباره سرنوشت این امپراطوری تصمیم می گیرند .

کشورهای جدید با ناسیونالیسم شدید ملهم از انقلاب فرانسه در عرصه سیاست اروپا ظاهر

می شوند .

دوره‌ای پایان و عهد تازه‌ای آغاز می‌شود که اصول و مفاهیم نوینی به همراه دارد. مهمترین این اصول اعلام حاکمیت ملی و آزادی و برابری همه افراد است. امکان تحقیق این آزادی و برابری تنها با قوانینی است که به وسیله اراده عمومی انشاء می‌شود رهبران انقلاب عمیقاً زیر تأثیر نوشته‌ها و افکار منتسکیو و ژان ژاک روسو قرار دارند روح القوانین^۱ منتسکیو و قرارداد اجتماعی^۲ ژان ژاک روسو راهمه رهبران و اغلب مردم خوانده‌اند^۳. این اعتقاد در همه وجود دارد که با وضع قانون و حکومت آن، تمام بی‌عدالتی‌ها ریشه‌کن خواهند شد^۴ قانونی که اراده عمومی آنرا به وجود آورده است. ولی تمام مشکل مسئله شناختن ماهیت اراده عمومی است. اراده عمومی نه جمع اراده‌های تمام افراد و نه جمع اراده اکثریت است. اراده عمومی مورد بحث روسو گنگ و مرموز است، و به همین جهت می‌تواند به اشکال و صور مختلف تصور و تنظیم شود. چون چگونگی تبیین و تظاهر اراده عمومی در آثار روسو روشن نیست. راست است که روسو در اساس ترتیب نمایندگی را مظهر واقعی اراده عمومی نمی‌داند. در عین حال قبول می‌کند که مراجعه به آراء عمومی در هر مورد و برای هر مسئله به ویژه در کشورهای بزرگ و پر جمعیت عملی نیست. با توجه به این مشکل عملی، ترتیب نمایندگی را به عنوان راه حل ممکن می‌پذیرد^۵.

۱- منتسکیو. شادل لویی دو سکندا: روح القوانین - ترجمه علی اکبر مهتدی - چاپ چهارم. تهران اقبال ۱۳۳۹.

۲- روسو. ژان ژاک: قرارداد اجتماعی - ترجمه غلامحسین زیرک زاده - تهران ۱۳۴۶.

3- Chevallier, J.J: Histoire des Institutions de la France moderne (1789 - 1945) Paris Dalloz 1958. P 47.

۴- فکر قانون خواهی در بین اندیشمندان نیمه دوم قرن ۱۳ ایران دیده می‌شود. در نوشته‌های طالباف میرزا ملکم خان: میرزا فتحعلی آخوند زاده و میرزا آقاخان کرمانی از قانون و رابطه آن با عدالت بسیار بحث شده است. تمام این متفکران با زبانهای اروپائی آشنایی داشتند و آثار منتسکیو و روسو را می‌شناختند و معلم از آنان، می‌پنداشتند که با وضع قانون عدالت اجتماعی مستقر خواهد شد. فریدون آدمیت در پژوهشهای خود به این مسئله اشاره کرده است.

5 - Chevallier, Jean - Jacques : les grandes oeuvres politiques Paris, Armand colin. 1957, P146 et P172.

گنگ و مبهم بودن اراده عمومی و نحوه تبیین آن بهانه‌های شده است که مستبدان و آزاد منشان آن را به اراده خود تعبیر و تفسیر کنند. در زمان انقلاب کبیر فرانسه، رهبران انقلاب چندین بار در نحوه تحقق حاکمیت اراده عمومی تغییر روش داده اند و تقریباً هیچ وقت در عمل اراده عمومی، جمع اراده فرد فرد اتباع کشور نبوده است و این به دو دلیل ۱- مفهوم اراده عمومی، مفهوم گنگی است. ۲- مهمتر آنکه بورژوازی تازه بد قدرت رسیده از شرکت همه شهروندان در زندگی سیاسی و اجتماعی وحشت دارد. لذا باید به نفع خود اراده عمومی را تفسیر کند. از اینجا مفهوم ملت که یک مفهوم انتزاعی است جانشین مفهوم مردم می شود.

ماده ۳ «اعلامیه حقوق بشر و شهروندان» مصوب ۱۷۸۹ اعلام می دارد: «تمام حاکمیت ناشی از ملت است...». ولی این اعلامیه روشن نمی کند که حقوق بشر و شهروندی به چه کسانی تعلق می گیرد و مسلماً این ابهام عمده بوده است. همین سکوت محتاطانه به نویسندگان قانون اساسی ۱۷۹۱ اجازه می دهد تا شهروندان را به فعال و غیر فعال تقسیم کنند و حق رأی را تنها برای شهروندان فعال بشناسند. شهروندان غیر شهروندی است که معادل در آمد سه روز خود مالیات می پردازد. از ۲۳ میلیون نفر جمعیت آن روز فرانسه تنها در حدود چهار میلیون نفر شهروندان فعالند و حق رأی دارند! عمر این قانون اساسی کوتاه است و دو سال بعد یعنی در ژوئن ۱۷۹۳ قانون اساسی جدیدی جانشین آن می شود که قانون اساسی نخستین جمهوری فرانسه است و «اعلامیه حقوق بشر و شهروندان» تازه ای نیز همراه دارد. ماده ۲۵ این اعلامیه می گوید: «حاکمیت ناشی از مردم است...». یعنی کلمه مردم جانشین کلمه ملت اعلامیه سال ۱۷۸۹ می شود مفهوم مردم روشن تر از ملت است و پیروزی بزرگی برای اندیشه های روسو. نتیجه

۱- فکر شرکت ندادن همه مردم در حاکمیت ملی و مجروح کردن عده ای از رای دادن در نظامنامه انتخابات دودرجه ای، مصوب ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری مطابق با ۱۰ سرطان ۲۸۸ شمسی دیده می شود. به موجب این نظامنامه کسانی حق رأی دارند که معادل ۲۵۰ تومان علاقه ملکی و یا ۵۰ تومان در آمد سالانه داشته باشند و یا اینکه ده تومان در سال مالیات پردازند. نگاه کنید. قاسم زاده - حقوق اساسی انتشارات دانشگاه تهران - چاپ ششم، ص ۲۷۶.

مذلقی پذیرفتن حاکمیت مردم به جای حاکمیت ملی شرکت دادن همه شهروندان در انتخابات است. عملاً در بعضی از شهرها زنان و کودکان هم در انتخابات سال ۱۷۹۳ شرکت می‌کنند^۱، قانون اساسی فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهروندان چندین بار تغییر می‌کند. تا سال ۱۹۴۶ یعنی تا سال تصویب قانون اساسی جمهوری چهارم، همه مردم (اعم از زن و مرد) در حاکمیت ملی شرکت داده نمی‌شوند، یعنی حق رأی ندارند در تمام این دوره صاحب نظران بورژوازی بدون اینکه اصل حاکمیت ملی را انکار کنند، سهم شدن در اعمال حاکمیت را حق همه افراد نمی‌دانند بلکه آنرا وظیفه‌ای می‌دانند که ملت اعمال آنرا به بعضی از اعضاء خود تفویض می‌کنند^۲. به این ترتیب مفهوم ملت پیش از پیش تبدیل به یک مفهوم انتزاعی می‌گردد.

در تمام طول قرن نوزده ابتدای قرن بیستم «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» ۱۷۸۹، بیش از هر اثر سیاسی دیگر مورد تأیید، تمجید و تقلید، اقوام و ملل دیگر قرار گرفته است. تنها به این علت که این اعلامیه بدون توجه به زمان و مکان نوشته شده است و همین حالت عام و کلی و انتزاعی آن، امکان داده است که همه افراد و اقوام تشنه آزادی بدان استناد جویند و در عین حال دارندگان قدرت هم می‌توانستند آنرا به نفع خود تعبیر و تفسیر کنند.

انقلاب کبیر فرانسه افکار ناسیونالیستی و حق حاکمیت ملی را به تمام اروپا

۱- نحوه انتخاباتی که قانون اساسی ۱۷۹۳ پیش بینی می‌کند علنی و جمعی است. گروه‌های رأی دهندگان در شهرداریها اجتماع می‌کنند و به طور علنی و جمعی رأی می‌دهند. تصادفات بین گروهها شدید است و شرکت در انتخابات خالی از خطر نیست و به این علت از هفت میلیون نفر رأی دهنده ممکن فقط دو میلیون نفر در انتخابات شرکت می‌کنند. درباره حوادث ۱۷۹۳ نگاه کنید: هوگو، ویکتور، نودوسه - ترجمه منصور شریف زندیه، تهران امیر کبیر ۱۳۳۶.

۲- در مورد مفهوم ملت در اعلامیه حقوق بشر و شهروند و تحولات آن از منبع ذیل استفاده کرده‌ایم.

La France et les Droits l, homme : in Notes et Etudes Docum-
entaires

No 3481, 15 Avril 1968.

واز آنجا به سایر نقاط گسترش می‌دهد. ولی ناسیونالیسم غیر اروپایی به استثنای آمریکای شمالی که در واقع دنباله اروپا است و تا حدودی ژاپون، ناسیونالیسم دیررس است، یعنی ناسیونالیسمی است که در جریان مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم اروپایی شکل می‌گیرد^۱

رژیم سیاسی که بورژوازی با درهم شکستن فتودالیسم جانشین آن می‌سازد، دموکراسی سیاسی است. تحقق آن از طریق تشکیل مجالس مقننه است که اعضای آن از طرف ملت تعیین می‌شوند. حاکمیت سیاسی ناشی از ملت است.

با پیدایی بورژوازی صنعتی و نحوه تولید جدید و رژیم سیاسی اش، تقسیم گذشته جهان بر حسب ادیان تغییر می‌کند. کشورهای جهان به دو گروه کشورهای صنعتی با رژیم دموکراسی و کشورهای واپس مانده با نظامهای سیاسی دیگر تقسیم می‌شوند. هر اندازه که سرمایه‌داری موفق می‌شود نظام اقتصادی و سیاسی اش را تحکیم کند به همان نسبت تحسین برگزیدگان و روشنفکران کشورهای واپس مانده را برمی‌انگیزد و غرب برای آنان سر مشق و نمونه مطلوبی می‌گردد تا با تقلید از آن، کشور خود را از عقب ماندگی‌های بختند^۲.

۱- ناسیونالیسم اروپایی که پا به پای بورژوازی جان می‌گیرد به سرعت تغییر ماهیت می‌دهد و تبدیل به امپریالیسم می‌گردد. بورژوازی صنعتی که موفق شده است مرزهای فتودالیسم را درهم شکند دیگر به مرزهای ملی خود قانع نیست و برای کارخانه خود احتیاج به بازارهای جهانی و مواد خام دارد و به جهان‌نگشایی دست می‌یازد. در آغاز قرن بیستم اغلب کشورهای آسیایی، آفریقایی، آمریکایی لاتین و استرالیا، استقلال خود را از دست می‌دهند و زیر سلطه استعمار کشورهای صنعتی اروپای غربی قرار می‌گیرند نگاه کنید به: الف - ابوالحمد عبدالحمید: تحولات سیاستهای استعماری - پلی‌کپی دانشکده حقوق دانشگاه تهران ۱۳۵۰

ب - بهار، مهدی: میراث خوار استعمار - تهران ۱۳۴۴ (بی‌ن)

۱- آل احمد، جلال: غرب زدگی - کتاب ماه تهران انتشارات کیهان ۱۳۴۱. ولی نباید فراموش کنیم که از سال ۱۹۱۷ مفهوم غرب متحول می‌شود. با انقلاب اکتبر در شوروی، نمونه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تازه‌ای در عرصه جهان پیدا می‌شود. نظام سیاسی تازه، یعنی سوسیالیسم برای خود رسالت تاریخی قایل است و مدعی است که بهترین نظام اقتصادی، بقیه پاورقی در صفحه بعد

کشورهای در حال رشد فعلی به علت استعمار زدگی نتوانستند به موقع صنعتی شوند و قدرتهای فتوودال و صاحبان نیول راد در داخل درهم شکسته ، همزمان با کشورهای اروپایی صنعتی گردند و به آگاهی ملی دست یابند . این آگاهی ملی در سیر مبارزه مردم کشورهای مستعمره برای کسب استقلال مجدد شکل و قوام می گیرد . ادعای استعمارگر که اگر ما نبودیم این کشورها به تمدن جدید دست نمی یافتند و وحدت ملی آنها عملی نمی شد ، واهی است . آلبر می به این ادعا پاسخ داده است : « همیشه گفته می شود دستگاه استعمار آفریننده حس آگاهی ملی زودرس نزد استعمارزدگان است . در حالی که باید گفت : دزائر استعمار این احساس به سستی می گراید ، و استعمار زده از شرایط واقعی ملت گرائی ، به مفهوم امروزی آن دور می ماند . آیا برآستی می توان این را اتفاق نامید که استعمار زدگان همواره آخرین افرادی هستند که به آگاهی می رسند ؟ »^۱ به علت دیررس بودن آگاهی ملی در کشورهای استعمار زده وظایف

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اجتماعی و سیاسی رادر نقطه ای از جهان مستقر ساخته است و می گوید که تمام اتحادها و تضادهای گذشته رادرهم ریخته و روابط و ارزشهای جدید جانشین آن گرداند . باشکست فاشیسم قدرت جبهه سوسیالیسم افزون می شود . نظام سوسیالیستی و سرمایه داری در برابر هم صف آرایی می کنند در پیدایی دو جبهه تازه ، عوامل دین ، زبان و نژاد کم اثر بوده ، در عوض مرام و مسلک و خواسته های اقتصادی عوامل تمیین کننده اند . کوبای کاتولیک ، آلبانی مسلمان ، ویتنام بودایی که از نظر جنس اقباایی با هم فاصله بسیار زیادی دارند و از نظر گذشته تاریخی و فرهنگی از یکدیگر متمایزند نظام سوسیالیستی را پذیرفته اند . ترکیه مسلمان ، یونان ارتدکس ، ایتالیای کاتولیک و نروژ پروتستان نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را پذیرفته اند . همه این گروه بندیها در چهارچوب ملی و برای حفظ منافع ملی صورت گرفته است . امر و زغرب تنها به کشورهای سرمایه داری اروپایی و ایالات متحده آمریکای شمالی اطلاق نمی شود . به نظر عده ای از سیاست شناسان و جامعه شناسان تمام کشورهای صنعتی بدون توجه به رژیم سیاسی آنها - که در سطح مساوی قرار دارند گروه واحدی را تشکیل می دهند . نگاه کنید به : آرون ، رمون : جامعه شناسی کشور های صنعتی - ترجمه رضا علومی - انتشارات موسسه تحقیقات و علوم اجتماعی دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ .

۱- می ، آلبر : چهره استعمارگر ، چهره استعمارزده - ترجمه همانا طاق ، انتشارات

خوارزمی ، تهران ۱۳۴۹ ص ۱۱۶ .

دولتها در این کشورها سنگین تر است. اهمیت دولت به عنوان مهمترین سازمان سیاسی و اداری کشور - ملت، در تشکیل ملت و تقویت احساسات ملی در همه جا یکسان نبوده است. در کشورهای اروپایی، کشور - ملت به مفهوم امروزی آن بعد از پیدایی ملت بنیان می گیرد و به توبه خود در رشد و تقویت ملت مؤثر بوده است. در اغلب کشورهای در حال توسعه که بیشتر آنها در گذشته مستعمره بوده اند و تازه به استقلال رسیده اند، کشور - دولت پیش از تشکیل و تثبیت ارکان ملیت مستقر شده است. در این کشورها تضادهای محلی، قومی و فرهنگی هنوز بسیار ریشه دار است و به علت وجود همین تضادها، احساس بستگی به گروههای کوچک قوی تر است تا احساس پیوند به اجتماع بزرگ (کشور - ملت). مسلماً یکی از وظایف مهم و فوری دولتها در کشورهای تازه به استقلال رسیده ساختن ملت است. برای تحقق این هدف دولتها باید فرهنگ، اقتصاد و قوانین ملی را جانشین تمام آداب و رسوم زبان و روابط تولیدی دست و پاگیر قبیله ای و محلی سازند.

مسئله مهمی که بحث ملیت برانگیزد دانستن نکته است: آیا هر اجتماع انسانی که عناصر^۱ تشکیل ملت در آن جمع شده است حق دارد که به حاکمیت ملی

۱- قبلاً از عناصر یا انگیزه های تشکیل دهنده ملت به اجمال اشاره کرده ایم. نگاه کنید به ذیل صفحه یک این مقاله، نظریه های مربوط به عناصر تشکیل دهنده ملت در قرن نوزده در اروپا با پیدایی هسته های کشور - ملت شکل می گیرد، این نظریه ها پیش از هر هدف دیگر دارای هدفهای سیاسی است یعنی باید به تشکیل کشور - ملت با حاکمیت سیاسی یاری کند.

نظریه یکی بودن ملت و نژاد که به نظریه آلمانی نامدار شده است نخستین پایه گذاران آن دو فرانسوی به نام گوینیو Gobineau و وایشر دولاپوژ Vacher de Lapouge بوده اند. نظریات این دو نفر بعداً به وسیله هوستون استوارت چمبرلین Huston Stewart Chamberlain که بعداً تابعیت آلمان را می پذیرد، در آلمان ترویج و تبلیغ می شود. برطبق این نظریه بین نژادهای بشری سلسله مراتب وجود دارد که نژاد آریایی خالص در رأس و نژادهای رنگین و دو رگه در قاعده سلسله مراتب قرار گرفته اند. این صاحب نظران تأکید می کنند که نژاد آریا خالص که از عهد عتیق تا به امروز پاکی خود را حفظ کرده است، نژاد آلمانی است که ملت آلمان را به وجود آورده است. نظریه نژاد - ملت در زمان رایش سوم بقیه یاد رفتی در صفحه بعد

دست یابد . به زبان دیگر می تواند که تبدیل به کشور - ملت گردد و استقلال سیاسی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تبدیل به نظریه رسمی ودولتی می شود . رهبران رایش سوم این نظریه قبیله ای یا قوئل را به حد يك ملت به مفهوم امروزی آن گسترش داده و آنرا با ملت آلمان در قرن بیستم قابل تطبیق دانسته اند . نظریه نژادی ملت به قلمرو سیاسی آلمان قناعت نمی کند بلکه داعیه داشت که تمام مردم آلمانی زبان و با خون آریایی را زیر فرماندهی يك دولت متحد کند . مرکز دولت در آلمان بوده و پیشوای آلمان (هیتلر) رهبری این ملت برگزیده را خواهد داشت و مظهر و مفسر اراده آن خواهد بود .

به این نظریه انتقادهای بسیار شده است : اولاً مفهوم نژاد ، مفهوم گنگ و ناروشنی است و به علت اختلاط و امتزاجهایی که در طول تاریخ بین اقوام و قبایل گوناگون وجود داشته است ، هیچ نژادی نمی تواند داعیه يك و خالص بودن داشته باشد و ملت های امروزی حاصل برخورد ها و ترکیب های نژادی مختلفند . ثانیاً تمام مردمی که به يك زبان حرف می زنند لزوماً يك ملت را تشکیل نمی دهند ، مثلاً در این زمینه کم نیستند در فرانسه و بلژیک به يك زبان حرف می زنند ولی يك ملت نیستند ، همچنین در آلمان و اتریش ، تکلم به چند زبان ضرورتاً منتهی به تشکیل چند ملت نمی شود . می دانیم که در کشور سوئیس زبان آلمانی ، ایتالیایی و فرانسه حرف می زنند ولی همه سوئیسی ها خود را از يك ملت می دانند . ثالثاً همه آنانی که در يك قلمرو جغرافیایی زندگی می کنند همیشه يك ملت نیستند و این امر بیشتر در مورد کشورهای فدرال صادق است . مثلاً تمام مردمی که در شوروی زندگی می کنند همه اتباع شوروی اند ولی از يك ملت نیستند و شوروی يك کشور چندملتی است .

واقیبت این است که این نظریه بیشتر در خدمت هدف های سیاسی بوده است تا تبیین يك حقیقت تاریخی و علمی . می دانیم چگونه در عمل نظریه نژادی ملت تبدیل به يك نظریه توسعه طلبی و جنگجویانه گردید .

متفکران و صاحب نظران فرانسوی تأثیر عوامل مختلف را در تشکیل ملت انکار نمی کنند و اهمیت نژاد ، زبان ، مذهب و سایر مشخصات قومی را نادیده نمی گیرند ولی این عوامل را برای تشکیل ملت کافی نمی دانند . برای تشکیل ملت و پیدایی احساسات ملی عوامل تاریخی ، اقتصادی و معنوی را نیز لازم می دانند . زندگی مشترك مردم در طول تاریخ ایجاد خاطراتی می کند که همگان بدان دل بسته می شوند . جنگها ، شکستها ، پیروزیها ، خوشبختیها ، تیره روزیها و حوادث آمیخته به غمها و شادیهها یادگارهای زندگی جمعی يك توده را تشکیل می دهد . روابط اقتصادی و منافع مشترك مردمی که با هم زندگی می کنند عامل پیوند دهنده دیگر است . آرمانها ، اعتقادات و فرهنگ مشترك انگیزه هایی اند که کش و واکنش های نسبتاً یکسانی را نسبت به امور و حوادث ، موجب می شوند . عوامل معنوی همراه عوامل مادی این احساس را در افرازی برمی انگیزد که در داخل يك اجتماعی بسته می زیند و این اجتماع بسته در برابر بقیه پاورقی در صفحه بعد

بدست آورد؟

پاسخ این سؤال آسان نیست. گوهر ناسیونالیسم سیاسی است و حل هر مسئله سیاسی به عوامل گوناگون بستگی دارد که تعادل و بر خورد نیروها از مهمترین آنها است. در زمانهایی عوامل سیاسی، جغرافیایی و اقتصادی مساعد امکان داد تا مردمی که عناصر تشکیل دهنده ملت را دارا بودند به حاکمیت ملی دست یابند. ولی همیشه و در همه جا این عوامل مساعد فراهم نبوده است.

اعلام اصل حاکمیت ملی و داشتن قلمرو سیاسی مشخص برای هر ملت از آموزشهای انقلاب کبیر فرانسه است. تشکیل کشور - ملت ایتالیا در زمان ناپلئون اول و استقلال لهستان از نتایج مستقیم قبول اصل حاکمیت ملی است. در کنگره وین (۱۸۱۵)، یعنی بعد از شکست ناپلئون، اصل حاکمیت ملی از طرف فاتحان به شدت طرد می شود^۱ بعد از جنگ جهانی اول، فاتحان در کنگره ورسای برای حل اختلافات مرزی و قومی، اصل حاکمیت ملی را بیش از هر اصل دیگر دست آویز قرار دادند^۲

بقیه پاورقی از صفحه قبل

سایر جوامع ملی قرار گرفته است. این احساس تعلق به یک جامعه معین که متمایز از جوامع دیگر است پایه و اساس ملت در زمان ماس است. رنان Renan و میشله Michelet به بنیانگذاران این نظریه در فرانسه مشهورند. بعضی از نویسندگان و متفکران ما به اهمیت عوامل معنوی در تشکیل و تقویت احساسات ملی توجه داشته اند. مرحوم محمد علی فروغی که از نویسندگان پرکار و مردان سیاسی نامی معاصر ایران است در یکی از مقالات خود: «ایران را چرا باید دوست داشت» عوامل معنوی که افراد را به هم پیوند می دهد و احساس همبستگی در آنان ایجاد می کند اساس ملیت دانسته است. این مقاله در روزنامه اطلاعات ۲۲ مهر ۱۳۵۰ ص ۶۸ تجدید چاپ شده است. در مورد عناصر تشکیل دهنده ملت به منابع ذیل نگاه کنید:

الف - اورول، جرج: درباره ناسیونالیسم - ترجمه عبدالحسین آل رسول - جهان نو

۱۳۴۶ ش ۵ و ۶ ص ۳۳ و ۵۰

ب - کاظمی، محمد: ریشه قدیمی ناسیونالیسم - آرتش - دی ۱۳۳۶ ش ۱۰ ص ۵۰ -

۶۱

1 - Ponteil, Felix : Peuples et civiutions (1815 - 1848) Paris P.U.F. 1960 P 319 .

2 - Baumont, Maurice : la Faillite de la - paix - Paris P.U.F. 1960, P 51.

اما در عمل برندگان جنگ بکار بستن این اصل را درباره اقلیت‌های ملی و مستعمرت خویش روا ندیدند و اجرای آن را تنها درباره ملیت‌های کشورهای جنگ‌باخته شایسته دانستند. در نتیجه عده‌ای از مستعمرات امپراطوری عثمانی، اطریش - هنگری و آلمان به استقلال رسیدند و با ضمیمه کشورهای فاتح شدند^۱. مراجعه به آراء عمومی روشی بود برای اینکه اقلیت‌های ملی استقلال کامل و یا جدایی و یا الحاق خود را از کشوری به کشور دیگر اعلام دارند. مراجعه به آراء عمومی برای حل مسئله ملیت قبل از کنگره ورسای هم وجود داشت. کنگره به آن جنبه همگانی می‌دهد، بدون اینکه فراموش کنیم که این طریقه در همه موارد پذیرفته نشد. مثلاً الحاق آنزاس و لرن به فرانسه که آلمان در سال ۱۸۷۵ آنرا از فرانسه جدا و به خاک خود ضمیمه کرده بود، بدون مراجعه به آراء عمومی مردم این منطقه صورت گرفت.^۲ ولی اگر بعد از جنگ جهانی اول، همه اقلیت‌های ملی نتوانستند به حاکمیت ملی دست یابند و به کشور - ملت تبدیل گردند، در عوض نتوانستند از حقوق و آزادی‌هایی برخوردار شوند. معاهدات بین‌المللی از طرفی و قوانین داخلی به‌ویژه قانون اساسی از طرف دیگر این حقوق و آزادیها را تضمین می‌کنند مجموع این حقوق و آزادیها در آموزش و پرورش زبان، مذهب و تساوی حقوق مدنی و سیاسی با سایر اتباع کشور خلاصه می‌شود.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵)، سرزمین‌های مستعمره برای رسیدن به حاکمیت ملی و تشکیل کشور - ملت‌ورهایی خود از سلطه استعمار به مبارزه پرداختند تقریباً همه سرزمین‌های مستعمره بین سالهای ۱۹۴۵-۱۹۷۰ به استقلال، لافل به استقلال سیاسی رسیدند. ولی به این علت که این کشورها مدت‌ها زیر یوغ استعمار بودند استعمارگر مانع گسترش عناصر لازم تشکیل دهنده ملت گردید. استعمارگر با قطعه قطعه کردن این سرزمین‌ها و ترسیم مرزهای مصنوعی متشکل از گروه‌های انسانی

1 -- Baumont, Maurice : la Faillite de la paix - Paris P.U.F.

P.103 et P P.170 - 182.

۱ - نگاه کنید : روس ، شارل : حقوق بین‌الملل عمومی - ترجمه محمد علی حکمت -

انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷ جلد اول ص ۲۹۴ - ۳۰۴.

ناهمگون ، شرایط تشکیل ملت رادشوارتر ساخت . در بسیاری از این سرزمین ها ، پیدایی کشور - دولت بر کشور - ملت پیشی گرفته است . چون پایه های ملیت هنوز استوار نشده است این کشورها مشکلات بسیاری دارند . در کشورهای آفریقایی ، در هندوستان ، در پاکستان و در اندونزی این مشکلات چشمگیرتر است . کشور در پاکستان شرقی و جنگ هندوپاکستان در آذر ۱۳۵۰ نشانه عینی این نوع مشکلات است . ملت وناسیونالیسم چه آینده ای در پیش دارد ؟ بدون هیچ گونه تردید ، چهارچوب کشور ملت در عصر ما والاترین عرصه سیاسی و در عین حال مهمترین قالب حقوقی برای حمایت فرد و شکوفایی استعداد های فردی است . عده ای از سیاست شناسان و به ویژه مورخان عقیده دارند که چون در طول تاریخ کشور نه ملت جانشین تمام چهارچوب های زندگی اجتماعی پیشین گردیده است ، پس واقعیت کشور - ملت هم در آینده دوری جای خود را به قالب اجتماعی وسیع تری خواهد سپرد . به نظر يك متفکر و نویسنده فرانسوی « تمام جوامع فعلی بشری خواه ناخواه به سوی جامعه جهانی پیش می روند » . چنین اظهار نظر و بینشی به عقیده بعضی از مورخان تحقیق تاریخی نیست ، بلکه يك پیشگویی است و پیشگویی را در امور تاریخی غیر علمی می دانند . يك مورخ نامدار انگلیسی می نویسد : « ... به دلایل منطقی دقیق ، برای ما امکان نیست که جریان آینده تاریخ را پیشگویی کنیم . »^۲

1 - Revel Jean Francois : Ni Marx Ni Jesus - Editions Robert Loffont . Paris 1970 . P92.

۲ - کادل ر . پوپر : فقر تاریخیگری - ترجمه احمد آرام - انتشارات خوارزمی ، تهران ۱۳۵۰ ، ص ۱۰ .